**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۳/۰۱/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر سیاق در دلالت عبارت

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**امر واقع در سیاق مندوبات**

عرض کردیم که مرحوم آقای خوئی قرینیت سیاق را بر حمل امر بر استحباب قبول ندارند و در موردش در جلسه قبل صحبت کردیم من یک عبارتی از آقای خوئی هست یادداشت کردم بخوانم این عبارت یک توضیحی در موردش بدم بعد بحث را ادامه می‌دهم آقای خوئی یکجایی دارند که در اشکال سیاق کردند بعضی‌ها در یک روایتی که با توجه به سیاق این امر ظاهر در وجوب نیست ایشان ... این نکته را بگویم عبارتهای آقای خوئی در جاهای مختلف یکدست نیست من فکر می‌کنم بعضی‌هایش قصور مقرر است بعضی‌هایش این هست که آقای خوئی در مقام بیان روی مبنای خودشان نمی‌خواستند مشی کنند علی المنبی کأنّ بعضی‌هایش را می‌خواهند مشی کنند بعضی‌هایشان به هر حال روی هم رفته حالا من یادداشت کردم رابطه مختلف را نمی‌خواهم حالا عبارتها را بخوانم مجموعاً فکر می‌کنم آن چیزی که نظر آقای خوئی هست که روی آن تیکه دارند عبارتی است که الان می‌خوانم که این عبارت از همه عبارتهای دیگری که هست روشن‌تر است و پخته‌تر است خیلی جاها شبیه همین عبارت را دارد ولی به این پختگی نیست و آن مطلبی را که آقای خوئی را می‌خواهند بگویند به این واضحی بیان نمی‌کنند هر جا یک گیرهایی دارد مسامحات در تعبیر دارد این عبارت که الان هم معطل شدم یک قدری برای اینکه به نظرم رسید این عبارت را حتماً باید بخوانم ایشان می‌گوید در بیان پاسخ به قرینیت سیاق می‌گوید «و فیه أوّلًا: ما ذکرناه فی الأُصول» این آدرسش را ننوشته‌ام «و فیه أوّلًا: ما ذکرناه فی الأُصول من أنّ الوجوب و الحرمة و کذا الاستحباب و الکراهة لیسا من مدالیل الألفاظ، و إنّما یستفادان من حکومة العقل بمناط وجوب الطاعة، فإنّ صیغة الأمر لا تدلّ إلّا

علی إبراز اعتبار الشی‏ء و جعله فی ذمّة المکلف، کما أنّ النهی لا یدلّ إلّا علی اعتبار محرومیته عنه. فان لم یقترن بالترخیص فی الترک أو فی الفعل انتزع منه الوجوب أو الحرمة بحکم العقل عملًا بوظیفة العبودیة و خروجاً عن عهدة الطاعة، و إن اقترن بالترخیص فی أحدهما انتزع منه الاستحباب أو الکراهة، من دون أن تکون الصیغة بنفسها مستعملة فی شی‏ء من ذلک. و حیث قد ثبت الترخیص من الخارج بالإضافة إلی الأخیرتین» در این مثال «و لم یثبت فی الأوّلتین التزمنا بالکراهة فی الأوّل و بالحرمة فی الثانی، من دون أن یستلزم ذلک تفکیکاً فی ظاهر اللفظ کی یتنافی مع اتحاد السیاق. و ثانیاً: سلّمنا استفادتهما من اللفظ و دلالة الصیغة بنفسها علیهما لکن الصحیحة تضمّنت حکمین لموضوعین فی جملتین مستقلّتین، غایة الأمر أنّهما اجتمعا فی کلام واحد، فأیّ مانع من إرادة الحرمة فی إحداهما و الکراهة فی الأُخری بعد تغایر الجملتین موضوعاً و حکماً. و مجرّد الاجتماع فی کلام واحد لا یستوجب الاتّحاد فی الحکم. و حدیث السیاق لو سلّم فمورده ما إذا کان هناک حکم واحد لموضوعین فی جملة واحدة مثل قوله: اغتسل للجمعة و الجنابة، کما لا یخفی» این عبارتی که مرحوم آقای خوئی دارند از عبارت مرحوم آقای خوئی استفاده می‌شود که اصلاً کأنّ محط کلام در بحث سیاق جایی هست که یک امر باشد ولی این امر تعلق گرفته باشد به دوتا شیء علی سبیل العطف «اغتسل للجمعة و الجنابة» جایی که دوتا امر وجود داشته باشد دوتا جمله مستقل باشد ولو در یک کلام واحد باشند کأنّ اصلاً بحثهای سیاق آنجا نمی‌آید در حالی که همین‌جاها مورد بحث آقایان هست آنجاهایی که حمل بر استحباب می‌کنند همین جاها حمل بر استحباب می‌کنند و کلماتی که خیلی از عبارتهایی که حالا خواندم محل کلام‌شان اصلاً همین جاست.

دیدیم بعضی از آقایان، دوستان نمی‌دانم امتحان بود چی بود با یکی از آقایان داشتیم امتحان می‌گرفتیم یک کسی بحث سیاق را پیش کشید همین مطلب را آورده بود نمی‌دانستم از کجا این مطلب را ایشان می‌گوید بعد دیدم الان دیدم متوجه شدم عبارت آقای خوئی است نه سیاق همه این موارد را شامل می‌شود آن سعه‌ای که آن روز عبارت آقای داماد را خواندیم که سه جور اقسام مختلفی که سیاق همه

اینها مورد بحث هست البته ادله‌ای که اینجا هست بعضی ادله مربوط به یک مورد است بعضی ادله مربوط به مورد دیگر اینها ادله‌اش در یک کلام واحد نمی‌آید مثلاً فرض کنید که آن بیانی که مرحوم صاحب جواهر دارند که استعمال لفظ اگر سیاق را دالّ بر استحباب نگیریم استعمال لفظ در اکثر را معنی پیش می‌آید این در همین موردی هست که آقای خوئی بیان می‌کنند که «اغتسل للجمعة و الجنابة» این چون جایی که دوتا عبارت باشند استعمال لفظ در اکثر از معنی که وجهی ندارد ولی کلمات دیگری که آقایان دارند این طور نیست عرض کردم بعضی از کلمات استدلالاتشان مربوط به این مورد کلام آقای خوئی است بعضی‌هایش مربوط به کلام آقای خوئی نیست. این یک نکته، نکته دوم در مورد عبارت آقای خوئی این هست که اگر دوتا جمله مستقل باشند یکی‌شان امر در آن ظهور در استحباب داشت ظاهر کلام آقای خوئی این هست که به طور مطلق اگر امر ظهور در استحباب در یک جمله مستقل پیدا کرد این ظهور سرایت نمی‌کند به شیء دیگری مرحوم آقا ضیاء به این نحو بیان نکرده این کلام فی الجمله شبیه کلام مرحوم آقا ضیاء است ولی مرحوم آقا ضیاء بیان‌شان این هست که اگر دوتا امری که داریم از یک امر استحباب فهمیده شده بقرینةٍ خارجیة یعنی اگر او به قرینه خارجیه این ظهور از آن اراده نشد آن یکی ظهور چون قرینه خارجیه دخالت ندارد در شکل‌گیری ظهور در حجیت دخالت دارد پس بنابراین در اینجا به اصطلاح فرق می‌کند بنابراین این بیان با بیان آقا ضیاء فرق دارد بیان آقا ضیاء تا حدودی محکمتر هم هست این کلام اینکه مجرد اینکه دوتا کلام چون موضوع و محمولشان مستقل هستند پس بنابراین أی مانعٍ من ارادة الحرمة از یکی کراهت از دیگری؟ بحث اینها این هست که ظهور کلام واحد این است که اگر این استحبابی است آن هم استحبابی باشد یا اقلاً اگر این استحبابی هست این دیگر ظهور در وجوب پیدا نمی‌کند که أی مانعٍ بحث سر این نیست که مانع عقلی وجود دارد مانعی استظهاری وجود دارد می‌گوید عرفاً ظهور پیدا نمی‌کند حالا آقای خوئی کأنّ یک مشکل عقلی اینجا وجود دارد ایشان می‌خواهد مشکل عقلی را پاسخ بدهند. خب شما باید بیان کنید که آیا ظهورات، یعنی جملات مختلف در

ظهورات تأثیر می‌گذارند یا تأثیر نمی‌گذارند بحثهای این شکلی باید بحث کرد این لحنی که در کلام مرحوم آقای خوئی اینجا وارد شده این لحن خیلی لحن مناسبی نیست اگر بخواهیم بحث را به صورت قابل توجه‌تری مطرح کنیم در کلام مرحوم آقا ضیاء است که حالا آن هم در موردش صحبت می‌کنیم که آیا آن حرف تمام هست یا تمام نیست

پرسش: ... پاسخ: نه محتمل القرینة ... می‌گویند این دوتا جمله مستقل هستند کأنّ دوتا جمله مستقل حالا که مستقل شدند مگر جملات مستقل نمی‌توانند در ظهور همدیگر اثر بگذارند کأنّ اشکال عقلی دارد بعضی جاها آقای خوئی یک تعبیری دارند، یک تعبیری یک جای دیگر آقای خوئی دارند آن تعبیر شبیه تعبیر آقا ضیاء است این عبارت را ببینید «قد یتوهم أنّ اقتران هذا النهی بالأمر بصلاة الأضعف المحمول علی الاستحباب یستدعی بمقتضی اتحاد السیاق الحمل علی الکراهة و یندفع: بعدم انطباق قرینیة السیاق لو سلّمت علی المقام و نحوه ممّا کان‏ کل من الفقرتین جملة مستقلة برأسها، و إنمّا یتجه فی مثل قوله: اغتسل للجمعة و الجنابة کما لا یخفی. إذن فلا مانع من التفکیک بعد مساعدة الدلیل حیث ثبتت من الخارج إرادة الاستحباب من الأمر، و لم تثبت إرادة الکراهة من النهی، فلا مناص من الأخذ بظاهره من التحریم» کأنّ می‌گوید دوتا ظاهر اینجا وجود دارد این یک ظهور دارد این هم ظهور دارد این ظهور حجت نیست به آن یکی دیگر سرایت نمی‌‌کند این بیان غیر بیانی هست که ظاهر بیان دیگر هست که

پرسش: ... پاسخ: این قرینه منفصل هست این همان بیان مرحوم آقا ضیاء است که به نحو تنزلی ایشان این مطلب را مدعی می‌شوند خب این یکی است یک جای دیگری آقای خوئی یک تعبیر دیگر دارند می‌گویند «و قرینیة السیاق لم نتعقّلها» اصلاً کأنّ معقول نیست امثال اینها حالا آن عبارت نتعقّلها آن بیانش یک بیان دیگری هست که حالا آن بیان را بعداً عرض می‌کنم.

خب این یک بیان، بیان مرحوم آقای خوئی بود که ما در جلسه قبل این مطلب را ذکر کردیم که آقای خوئی می‌فرمایند که وظیفه عبودیت این هست که انسان و خروجاً عن عهدة الطاعة وظیفه مکلف این هست که آن چیزی که در ذمه مکلف

هست آن را اتیان کند این مطلب اینکه یا حالا تعبیری که مرحوم آقای داماد دارد که بعث انشائی لزوم عمل دارد کأنّ لازمه وظیفه عبودیت این هست ما جلسه قبل گفتیم نه وظیفه عبودیت این هست که اگر امرش الزامی باشد به آن عمل کند و مجرد بعث دالّ بر امر الزامی نیست این محصل بحث دو جلسه قبل بود بله اگر ... حالا این را بعداً مفصل‌تر توضیحش را عرض خواهم کرد.

این نکته را ضمیمه بکنم ببیند عبارت آقای خوئی این هست شارع، امر ظاهرش این هست که شیئی را در ذمه مکلف ... «فإنّ صیغة الأمر لا تدلّ إلّا علی إبراز اعتبار الشی‏ء و جعله فی ذمّة المکلف» خب ببینیم آیا در موارد استحباب هم «جعله فی ذمّة المکلف» هست یا نه؟ مطلق اوامر این در ذمه مکلف قرار دادن است یک تعبیر در کلام مرحوم آقای داماد بود که امر دالّ بر بعث انشائی است بحث انشائی حتی در موارد استحباب هم می‌آید درست است آن مطلب همین طور است امر دالّ بر بعث است اما اینکه امر به معنای اینکه متعلق را در ذمه ملکف قرار بدهد در موارد استحباب چنین چیزی نیست اصلاً مفاد امر این نیست مفاد امر انشاء بعث است یا بعث انشائی است بله اگر «جعله فی ذمّة المکلف» باشد آن چیزی که در ذمه ملکف قرار می‌گیرد مکلف باید از عهده «ما جعل فی ذمّته» بربیاید مگر اینکه آن شخصی که صاحب ذمه است بگوید که نه من نمی‌خواهم «جعله فی ذمّة» را مثل مالکی که بدهکار دیگری هست باید بدهی‌اش را اداء کند مگر اینکه آن صاحب حق بگوید که من نمی‌‌خواهم بدهی را اداء کنی. همین که اجازه داد در عدم اداء کردن کافی است بر اینکه آن لازم نباشد برایش اداء‌کردن این مطلب اگر مطلب باشد مطلب همین طور است ولی امر دالّ بر «جعل الشیء فی ذمّة المکلف» فوقش امر دالّ بر بعث انشائی باشد یا انشاء بعث باشد و انشاء بعث به خودی خود موضوع حکم عقل به لزوم اطاعت نیست آن چیزی که عقل به آن می‌گوید حتماً انسان باید انجام بدهد یا اراده شدید مولاست یا حب شدید مولاست یا اعتبار وجوب هست که همان «اعتبار فی ذمّة المکلف» با اعتبار وجوب یکی است این طور چیزها هست مجرد بعث کافی نیست برای اینکه عقل انسان حکم بکند به وجوب امتثال. بعث جامع هست بر بعث لزومی و بعث

استحبابی و این جامع دالّ بر احدهما نیست اعم دالّ بر خصوصیتش نیست حالا یک توضیح بیشتری هم بعداً می‌دهم.

خب این یک بیان است. بیان چهارمی که، یعنی وجه چهارمی که وجود دارد بر اینکه امر دالّ بر این سیاق وجوب را، ظهور امر در وجوب را از بین نمی‌‌برد. بیانی هست که در کلام مرحوم آقای خوئی به آن اشاره شده و قبل از ایشان در کلام مرحوم آقای حکیم به آن اشاره شده در کلام مرحوم آقای حکیم این عبارت هست که «و ما زالت النصوص مشتملة علی الواجب و المستحب معاً» مستمسک، ج8، ص252. یک عبارت دارد «و ما زالت النصوص مشتملة علی الواجب و المستحب معاً» این عبارت را آقای خوئی یکجا در همین بحث سیاق عبارت روشن‌تری آورده ایشان می‌گویند که «و قرینیة السیاق لم نتعقّلها بعد ما هو المشاهد من اشتمال غیر واحد من الأخبار علی الجمع بین المحرّمات و المکروهات بلسان واحد، کالجمع بین الواجبات و المستحبات، و المتّبع هو الدلیل فی کلّ مورد بالخصوص» ببینید گاهی اوقات این استدلال، قرینیت سیاق را این کلام را در مقام پاسخ به کسانی که سیاق را قرینه بر حمل بر استحباب می‌گیرند بیان می‌کند می‌گوییم هیچ منافاتی ندارد که یک موردش واجب باشد یک موردش مستحب باشد این هیچ اشکالی ندارد کثیراً مّا واجب و مستحب در یک سیاق واحد قرار بگیرد ولی کسانی که می‌خواهند بگویند که ظهور در استحباب پیدا نمی‌کند ولی ظهور در وجوب هم از بین می‌رود آنها یکی از بیاناتشان شاید بیان ؟؟؟ باشد آن این هست که در این طور موارد امر در جامع ؟؟؟ طلب به کار می‌رود و متکلّم در مقام بیان اعم از وظیفه وجوبیه و وظیفه استحبابیه هست وقتی در مقام بیان اعم و وجوب استحباب باشد دالّ بر استحباب نیست دالّ بر وجوب هم نیست اگر کسی این حرف را بزند این بیان آقای خوئی خب جواب آنها نیست برای این کلام برای ردّ قولی که قبل از آقای خوئی و اینها بخصوص اوائل که این بحث سیاق مطرح می‌شود این اوائل که بحث سیاق مطرح می‌شود که عرض کردم من تا آنجایی که من با لفظ سیاق دنبالش گَشتم اولین جا این بحث را در کلام صاحب مدارک دیدم در کلمات صاحب مدارک و بعد از آن وحید بهبهانی و صاحب

ریاض و امثال اینها که یک بحث سیاق مطرح شده عمدتاً اینها می‌گویند سیاق کاشف از این هست که امر محمول بر استحباب است برای جواب آن این بیان خوب است ولی اثبات اینکه اصلاً هنوز هم ظهور باقی می‌ماند نمی‌‌تواند بکند اگر کسی بگوید که اینجا متکلّم در مقام بیان مطلق مطلوباتش است اعم از مطلوبات مستحبه یا مطلوبات واجبه خب این «ما زالت النصوص» یعنی شما اگر مرادتان این هست که حتی در مواردی که نصوص مشتمل بر وجوب و استحباب هم هست نسبت به آن مواردی که مثلاً ما نمی‌دانیم واجب است یا مستحب است در این سیاق هم ما حمل بر وجوب می‌کنیم؟ یا ظهور در وجوب دارد؟ این اول الکلام است این خب ما قبول نداریم مجرد اینکه مشتمل بر

پرسش: وجوب را هم با قرینه ... پاسخ: وجوب را هم با قرینه استفاده کردیم استحباب را هم با قرینه استفاده کردیم امثال اینها

پرسش: مبنای شاید مشهور هم باشد که می‌گویند بالوضع دالّ بر وجوب است صیغه ... پاسخ: حالا آنها یعنی در واقع حالا آن مبنی، مبنای اصلاً چیزی نیست که امر بالوضع دالّ باشد آن خیلی مبنای ضعیفی است آن چیزی که اگر هم کسی دلالت لفظیه قائل بشود دلالت اطلاقیه باید قائل بشود دلالت اطلاقیه غیر از حکم عقل هست دلالت اطلاقیه یعنی سکوتش از ذکر ترخیص باعث می‌شود که ظهور لفظی پیدا کند آن خیلی مبنای قابل توجهی نیست

پرسش: شبیه این از آقای صدر هست ... پاسخ: در مورد چی؟

پرسش: در مورد همین امر ... پاسخ: خب یک مبنایی وجود دارد ولی ایشان قائل نیست نه اینکه ایشان قائلند نه یک مبنایی وجود دارد که امر دالّ بر وجوب هست بالوضع. بگذریم

خب این وجه چهارم، خب قول چهارم در مسئله هم این هست که امر ظاهر در وجوب نیست امری که در سیاق مندوبات هست هر چند ظهور در استحباب هم پیدا نمی‌کند نتیجه این قول این هست که اگر یک روایت دیگری داشته باشیم که در آنجا امرش در سیاق مندوبات نباشد به آن امر اخذ می‌شود این امر ظهور ندارد اما آن امر دیگری که در سیاق مندوبات قرار ندارد آن ظهور است و آن

ظهورش را اخذ می‌کنیم حالا عبارت جامع‌تر بگویم لازمه این قول این هست که ادله دیگری که حکم مسئله را روشن می‌کنند و این شیء را دالّ بر وجوبش هستند یا استحبابش هستند هر کدام از اینها این امر دیگر نسبت به آنها معارض نخواهد بود خب این عبارت

پرسش: ... پاسخ: نه دلیل ندارد مفسر باشد نه مفسر این نیست حالا در مورد این قول هم صحبت می‌کنم که اصلاً مراد چی هست.

این قول چهارم از بعضی از عبارتهای صاحب ریاض استفاده می‌شود لحن بعضی عبارتهای صاحب ریاض این هست مثلاً در ریاض ج1، ص214، این طوری دارد یک روایتی را می‌گوید این روایت نمی‌شود برای وجوبش استدلال کرد «لوروده فی سیاق الأوامر المستحبة الموهن لدلالة الأمر به علی الوجوب» این اصلاً نکته را به شما عرض بکنم موردی که آقای خوئی می‌گوید قرینیت سیاق نیست آن مورد فرد ظاهر قرینه سیاق آنجاست اصلاً معمول مواردی که آقایان سیاق می‌گویند یعنی دوتا امر هست این امر چون در قرینه سیاق امر استحبابی هست وجود ندارد اما اینکه جایی که یک دانه امر باشد به نسبت به یکی‌اش بخواهیم بگوییم مستحب هست آنجایی که ایشان محط چیز قرار داده محط بحث سیاق قرار داده آنجا اینکه کلام ناظر به آن باشد آن خیلی روشن ... خیلی از کلمات ناظر به آنها نیست بله عرض کردم استدلال صاحب جواهر و آنها که استعمال لفظ در اکثر از معنی و اینها آن باید ناظر به آن مورد باشد ولی معمولاً می‌گویند امر چون در سیاق امر ندبی قرار دارد کأنّ دوتا امر هست این امر چون در سیاق امر دیگری ندبی قرار داده بنابراین ظهور در استحباب پیدا می‌کند اما اینکه یک دانه امر را به نحو انحلالی در نظر بگیرید این امر را چون نسبت به یکی استحبابی هست پس بنابراین نسبت به دیگری هم استحبابی باشد این اصلاً آن موردی که آقای خوئی به عنوان ؟؟؟، یعنی محل نزاع در مورد سیاق قرار داده شمول خیلی از کلمات آقایان در مورد سیاق نسبت به او واضح نیست دقیقاً برعکس قضیه است البته ظاهراً همه اینها محط کلام است یعنی نکاتی که در بحث وجود دارد اختصاص به یک قسم دون قسمٍ آخر ندارد مجموع نکات را.

حالا عرض کردم بعضی نکاتش به یک قسمش مربوط است بعضی نکات آن انواع و اقسام، آن اقسام مختلفی که در کلام آقا داماد،‌آن روز عبارت آقای داماد را خواندم همه آن اقسام محط کلام می‌تواند باشد و برای هر کدام از اینها می‌شود بیان کرد که آیا امر ظهور در وجوب دارد ندارد و امثال اینها

پرسش: ... یعنی بعضی از مواردش حمل بر وجوب پاسخ: آقای خوئی می‌گوید اصلاً سیاق همین است عبارت آقای خوئی همین بود اصلاً می‌گوید سیاق همین است من همین را می‌گویم، می‌گویم اگر سیاق را بخواهیم بگوییم این فرد خفی سیاق هست ایشان می‌خواهند بگوید اصلاً بحث سیاق مربوط به اینجاست. سیاق ظاهرش این است که دوتا امر هست یک امرش اینجاست یک امر ندبی وجود دارد این امری که در سیاق امر ندبی هست آیا شامل می‌شود یا نمی‌شود؟ عرض کردم حالا بحث لفظ سیاق را بگذاریم کنار بحث این است که کأنّ این امرهای مقدر وجود دارد واو عطف به منزله تکرار عامل هست می‌گوییم آن امر مقدرش چون یکی از این امرها می‌خواهم بگویم جایی که «اغتسل للجمعة و الجنابة» را وقتی می‌خواهیم داخل در سیاق بکنیم با تأوّل و با زور زدن داریم داخل سیاق می‌کنیم چون می‌خواهیم دوتا امر جور کنیم منحلش کنیم به دوتا امر آنجایی که یک امر باشد که خب خیلی واضح‌تر هست که بحث سیاق در موردش می‌آید عرض کردم نکات بحث اصلاً همه موارد را می‌گیرد و نباید بحث را اختصاص داد به یکی دون اخری. خب این یک عبارت بود عبارت صاحب ریاض هست که این دارد مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی هم یک جایی عبارتی دارند که مرادشان همین هست که در کتاب صلاة هست آن عبارتشان را مثل اینکه خواندم آن ولی عبارت را یک بار دیگر بخوانم بد نیست می‌گویند که «إلّا أنّ قرینة السیاق ضعیفة لا یرفع بها الید عن الأمر الظاهر فی الوجوب، خصوصا بملاحظة سائر الأخبار الخالیة عن هذه القرینة، فإنّ قرینة السیاق تمنع عن الظهور فالأمر لا اقتضاء، لا أنّه یقتضی العدم حتّی یعارض سائر الأخبار الخالیة عن قرینة السیاق» این عبارت خب کاملاً این مطلب را ... البته خودشان ابتداءً اصلاً قرینه سیاق را کأنّ قبول ندارند می‌خواهند بگویند قرینه سیاق خصوصاًاش آن قسمت

خصوصاًاش می‌گویند اگر ما قرینه سیاق هم قائل باشیم به اصطلاح این شکلی است البته در بعضی جاها مرحوم آقا شیخ محمد حسین عبارتش یک جور دیگر است در همین صلاة الجماعة ص144 می‌گوید «فان سیاق الحکمین واحد، فکما أنّ المراد من الأمر بالإنصات هو الاستحباب کذلک المراد من النهی هو التنزیه لا التحریم» خب این یک مقداری باز واقعش این است که این بحث به دلیل اینکه عنوان مستقل ندارد در تمام کلمات آقایان ما دو گونگی اقوال می‌بینیم عبارتهایشان آن طوری که باید و شاید ... من حالا یادداشت کردم هر کسی را نگاه می‌کنی یک عبارت یک جوری دارد عبارت آقای خوئی خیلی مختلف است عبارت آقای داماد که از همه بیشتر به قرینه سیاق پرداخته کاملاً متفاوت است مرحوم آقا شیخ محمد حسین عبارت را دیدید این شکلی است مرحوم حاج شیخ در کتاب صلاة بعضی جاها یک جور است بعضی جاها یک جور دیگر است امثال اینها البته اینها خیلی‌هایشان قابل جفت و جور کردن هستند می‌شود با همدیگر اینها را یک نسق کرد ولی به هر حال عبارتهای یکدستی در آنها نیست ندارد

پرسش: اینها را می‌شود نسبی هم در نظر گرفت که ممکن است یکجا باعث فقط شکست ظهور در وجوب می‌شود یکجا ظهور در استحباب هم پیدا می‌کند پاسخ: حالا این را می‌گویم این در موارد این هست حالا این را در تنبیهات مسئله عرض می‌کنم.

خب حاج آقا هم مکرر در درسهای نکاح همین مطلب را اشاره دارند و آدرسهای مختلفی من اینجا یادداشت کردم فقط آدرسهایش را اینجا سریع بدهم.

کتاب نکاح، ج1، ص292؛ درس 40، ص326؛ ج2، ص621 که درس 73 است؛ ج4، ص1254، نمی‌دانم درس چند است. ج7، ص2280، درس 250؛ ج21، درس 188، ص6820؛ ج25، ص7882؛ اینها هست و بعضی درسهای دیگر هم اقوال را نقل کردم آنها را هم یادداشت کنیم این هم نگاه بشود. ج15، درس552، ص5054؛ ج20، درس 738؛

پرسش: اینها با کلمه سیاق بوده؟ پاسخ: اینها با کلمه سیاق یا السیاق و امثال اینها و حالا کلاً عرض کردم که کل این بحث اگر اقوالی که با لفظ دیگری غیر از

سیاق همان معنی را بیان کرده باشند آن را من در چیزم نبوده چون با سیاق من گشتم خود همین را عرض کردم خود همین سیاق را هم ده هزار و خورده‌ای مورد چیز داشت در معجم فقهی ... خود آن سیاق هم باز با یک جستجوهای دیگری یک واژه‌های دیگری ضمیمه کردم که بشود ... تازه مثلاً هفتصد هشتصد مورد می‌شد که بشود نگاه کرد چون قبل ده هزار که اصلاً امکان مراجعه نبود این است که این هم قول، حالا ببینیم که این قول را چطور می‌شود.

این قول اخیر را ما در واقع باید بیاناتی که یعنی چیزهایی را که مثلاً آقای خوئی و یا مرحوم آقا ضیاء استدلالاتی که می‌کنند که باقی می‌ماند بدون پاسخ دادن به آن استدلالات نمی‌شود این قول اخیر را پذیرفت حالا ما در جلسه آینده می‌خواهیم ببینیم آیا این مطلب امکان‌پذیر هست این قول صحیح هست صحیح نیست؟ و نحوه تقریب فنی این قول را انشاءالله در جلسه آینده مطرح می‌کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»